

ویژه نامه زنان
امیدآفرین و آینده ساز

شماره چهل و دوم
تیرماه ۱۴۰۲

گاهنامه صدای
نشریه دخترانه انجمن
اسلامی دانشجویان

اولین و تنها نشریه
فعال حوزه زنان دانشگاه
صنعتی امیرکبیر

ایران

ای سرای امید



در لابلای سطور این شماره:
...در صدای مادر بغضی نیست...
...حماسه سازم برای دنیا...
...باید عاشق باشید...
...همین‌ها شاه را بیرون کردند...

در تاریخ چند هزار ساله ایران، زنان و دختران زیادی حضور داشتند. این زنان گاه پرچم و نام ایران را در دنیا برافراشتند، گاه موجب پیشرفت این سرزمین شدند و گاه مانع از نابودی آن.

پیشینه زنان این کشور باز می‌گردد به سیده ملک خاتون، اولین پادشاه زن مسلمان ایرانی و تشخیص پیدا میکند با زینب پاشا، دختر تبریز، که نامش با نهضت تنباکو و شورش نان در تبریز گره خورده، زینب آن هنگام که مامورین قصد داشتند با ارباب بازاریان را وادار به خرید و فروش کنند، به کمک دیگر زنان شهر، از سقوط نهضت جلوگیری کرد. تاریخ این کشور بدون نام پروین اعتصامی، سیمین دانشور، حاجیه خانم فیروزه، فرنگیس حیدرپور، شبنم شیخی، پروین کریمی واحد، مرضیه دباغ، طوبی کرمانی، مریم کاظم زاده و.... تاریخی ناقص است. نگاهی یک سویه و تک بعدی است که منجر به هویتی تک بعدی نیز خواهد شد.

لذا زن و دختر امروز نه میدانند چه کسی هست و نه میدانند چه کسی بوده‌است. در نتیجه کم فروشانی پیدا می‌شوند و گنجشک زنان ابزاری، چه در کم فروغ‌ترین دوره نگاه به زن ایرانی، یعنی پهلوی، چه طعمه زنان در باغ اروپا، را به جای قناری زنان اصیل و موفق و باشکوه ایرانی که به حق در حفظ و انتقال نسل به نسل اسلام در این مملکت نیز نقش مهمی داشته‌اند، بفروشدند.

با همه این تفاسیر، اگر دیروز فقط معدود زنانی را داشتیم که اگر بخت دنیا آمدن در خانواده‌ای روشن فکر و متومول یارشان می‌شد و می‌توانستند از چهارچوب زندگی زن سنتی آن روزگار پا را فراتر گذاشته و با تمام نگاه‌های عجیب و غریب مرسوم گامی موثر و ماندگار در زمانه خود بردارند؛ پس از انقلاب زن ایرانی توانست امکان رشد یافتگی را نزدیک تر از هر زمان دیگری در تاریخ چند صد هزار ساله این مملکت به خودش ببیند.

گرچه امروز هم قبول داریم خلاء و برخی نگاه‌های سخت و اشتباه وجود دارد؛ اما تراز و سنج ما برای این میزان نگاه لطیف و زیبای اسلام است که منجر به نارضایتی مان می‌شود.

اما نباید زنان و دختران موفق در گوشه و کنار مملکتمان که کم هم نیستند را نادیده بگیریم، تا همان گنجشک



به هوش باش که بانو تویی



شماره چهارم کاهنامه صد۱۱
خرداد ۱۴۰۲

فهرست

۳ به هوش باش که بانو تویی

پیشینه زنان این کشور باز می‌گردد به سیده ملک خاتون، اولین پادشاه زن مسلمان ایرانی



۸ زنم شکوه و جمال هستی

اگرچه پس از چند سال از شیوع ویروس کرونا، دیدارهای رهبر معظم انقلاب با قشرهای مختلف مردم از سر گرفته شده بود؛ اما این دیدار رنگ و بوی جدیدی داشت....



۱۳ با هم صدایمان میرسد

خوب چرا مثل من زیاد نباشند؟ بنده می‌خواهم اینجا بگویم این کاری که شاید به نظر خیلی ها کوچک بیاید، این را من با حجاب کامل انجام دادم....



۱۵ سیمای زنی معمولی با اتفاقات غیر معمولی

چون اون موقع فضای مجازی نبود و علنا در سطح وسیع نمی‌شد فعالیت کرد، بیشتر فعالیت‌های ما محله محور بود. اون زمان می‌شد در سن ۱۵ سالگی رای داد و ما کارهای زیادی انجام می‌دادیم....



۶ چند روایت زنانه از یک مرد

این طور نبود که بگویم زندگی مرا با رفاه اداره می‌کردند. طلبه بودند و نمی‌خواستند دست، پیش این و آن دراز کنند....



۱۰ از نسل روح‌الله، مادر روح‌الله

شب قبل از دیدار بود، همان زمانی که پیام «فردا می‌خوایم بریم منزل شهید عجمیان، شما هم دوست داری بیای؟» را روی صفحه گوشی خواندم. دل در دلم نبود، حالا در مسیر کمالشهر داشتیم....



۱۴ تو اهل کجایی؟ من ایرانی‌ام

رنگ طلایی مدال ناهید کیانی، شگفتی سازی مجدد فرزانه فصیحی، مدال‌های رنگین ام‌البنین محسنی، رقیه محمودآبادی و ریحانه گیلانی بیانگر این هستند که هیچ محدودیتی برای فعالیت ورزشی بانوان در ایران وجود ندارد.



۱۹ بانوی تلاطم دوران‌ها

من نسل زمان جنگ هستم. نسل زمان جنگ! بچه‌هایی که آن موقع با آنها کار می‌کردم خیلی پر تلاش بودند. ما شب و روز نداشتیم. مثلاً من سه نصفه شب غذای فردا را آماده می‌کردم تا فردا دنبال کارها بروم....

صد۱۱، نشریه حوزه زنان انجمن اسلامی دانشجویان اولین و تنها نشریه فعال دخترانه دانشگاه صنعتی امیرکبیر نشانی: تهران_ خیابان حافظ_ روبروی خیابان سمیه_ دانشگاه صنعتی امیرکبیر_ انجمن اسلامی دانشجویان نشانی ما در پیام‌رسان‌ها و صفحات مجازی: sedaaa_aut برای ارتباط با ما برای ارسال هرگونه انتقاد و پیشنهاد از طریق ادمین کانال اقدام نمایید.



صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر (عضو دفتر تحکیم وحدت_ تاسیس ۱۳۴۲)
مدیر مسئول: مریم مهربان
سردبیر: فرناز اینانلو
همکاران این شماره (به ترتیب حروف الفبا):
زینب اژدری | فرناز اینانلو | سارا حسین نژاد | نیلوفر حیدری | سیده ریحانه شرافتی | مائده علی‌محمدی | فاطمه سادات مرتضوی | زینب مهدوی



پنجره اول

روایت راوی...

فروشان دغل‌باز بیایند و واقعیتی که داریم در آن زندگی می‌کنیم را قلب کنند و طوری برای خودمان بگویند که باور کنیم الان مرده‌ایم اما خودمان خبر نداریم. نباید زنانی که با وجود برخی سختی‌ها اما برای کشورشان دارند تلاش می‌کنند، زنان و دختران جمهوری اسلامی ما ایران را نادیده بگیریم. چراکه در آن صورت هویت و واقعیت خودمان و آینده‌مان را نادیده گرفته‌ایم.

نگفتن و سانسور کردن دختران ایران نتیجه‌اش می‌شود همان کلیپ مصاحبه خیابانی که محتملاً خیلی از شما دیده‌اید. رهگزرائی که اساساً وجود الهام اصغری را نفی کردند و در هنگام مواجهه با واقعیت نیز برایشان باورپذیر نبود.

شالوده حرف این مطلب این است که الهام اصغری کم نداریم. هنوز یک هفته نشده که دخترانمان در تیم ملی والیبال نشسته فینالیست مسابقات قهرمانی آسیا شدند و سهمیه حضور در پارالمپیک را کسب کردند.

دکتر بهناز حیدرچی، و همکارانش در دانشگاه ملیورن، روی شیری که دربرگیرنده پادتنی است که میتواند از تمام سلول‌های بدن علیه ویروس اچ آی وی محافظت کند؛ تحقیق کرده و به نتیجه رسیده‌اند.

فرزانه فصیحی، دخترباد، مدال طلای مسابقات بین‌المللی دو و میدانی در ترکیه را کسب کرد و رکورد دوی ۱۰۰ متر کشور را هم به نام خودش ثبت کرد.

زینب بابایی، با ۲۷ سال سن امروز عنوان جوانترین بانوی قاضی کشور را دارد. البته باید بگوییم در حال حاضر در کشور ۱۲۰۰ قاضی خانم داریم.

ممکن است برخی از اسامی که ذکر شد را شنیده باشید و برخی را خیر، اما واقعیت این است که کمابیش همه آنها اسامی و اقدامات رسانه‌پسندی هستند که ما نیز به واسطه همین متر و معیار رسانه‌ای با آنها آشنا شدیم. ولیکن زن موفق و توانمند لزوماً زنی نیست که رزومه‌اش مورد پسند تالک‌شو باشد. هر زنی می‌تواند در اسکیل محل زندگی خودش تاثیر گذار و موفق باشد و زوم اوت آنرا خود او باید تعیین کند؛ نه کسی مانع بلند پروازی و شایستگی اش باشد و نه کسی به خاطر انتخاب نکردن مشاغلی که امروز روی بورس هستند تقبیحش کند.

متأسفانه یکی از آفت‌های الگوسازی و گفتمان زن قهرمان و... این است که گمان می‌کنیم لزوماً زنی قابل تحسین است که تنه بزند به قهرمانان فیلم‌های مارول. اما با توجه به پیشینه و اطلاع از زنان توانمند مملکتمان، نباید از همه زنان نیز توقع داشت بتوانند مانند الهام اصغری رکورد شنا با دست‌های بسته را جابجا کنند. در واقع نیاز داریم بپذیریم و این اعتماد را به زنان بدهیم که بتوانند انسان تاثیر گذاری باشد و در این راه برایش مانعی نباشد. که البته نمونه‌های این زنان نیز کم نیست و معتقدم همین زنان بی‌ادعا و بی‌ریا هم هستند که تاکنون اسلام و انقلاب را هم نگه داشته‌اند و در طول تاریخ هم ایران را!

داستان زنانی که باید از دل تک تک خانه‌های این کشور نقد شود. زنانی که به معنای واقعی کلمه دارند زنگی می‌کنند و به دور از ادعاها و افاده‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی که خود گریبان جامعه را گرفته‌اند نشده‌اند و دارند زنانگی را جریان می‌هند. ما در این شماره به سراغ برخی از این زنان رفتیم و به سراغ چند نگاه. اول از پنجره نگاه لطیف مردی که موقع به تلاطم انداختن مملکتی هیچ احساسی نداشت به زن نگاه کردیم و بعد از صالح اول، دیدار با صالح بعد از او و مادری از مکتب او را روایت کردیم چون برایمان کلام آن مردان خدا و پذیرایی با جان و فرزند زنی برایمان معنایی فراتر از محاسبات زمینی دارد. بعد از آن هم صدای شدیم با زنانی از جنس حرکت و پس از آن چند روایت محلی از زنانی که میبینیمشان اما نمیشناسیم، را برایتان بازگو کردیم.

چند روایت زنانه از یک مرد

خرده روایت‌هایی از نوع برخورد امام خمینی با بانوان

✍ فاطمه سادات مرتضوی | کارشناسی مهندسی پزشکی



حجت‌الاسلام ناطق نوری دیدار بانوان را با حضرت امام خمینی رحمه الله علیه این طور روایت می‌کند: «برنامه‌ریزی به این ترتیب صورت گرفت که صبح آقایان بیایند برای ملاقات امام و بعدازظهرها خانم‌ها. جالب این بود که زن‌ها از ساعت ۱۱ جلوی در مدرسه علوی و خیابان ایران، برای ملاقات امام صف می‌کشیدند. سرتاسر خیابان ایران پر از زنان محجبه و چادر مشکی بود.

عده‌ای از زنان در اثر فشار جمعیت به زمین می‌افتادند و شاید روزی چند صدنفر از زنان غش می‌کردند؛ لذا ما ناچار شدیم پارکینگ مدرسه علوی و منازل اطراف را به صورت درمانگاه درآوریم و لوازم امدادی هم فراهم کردیم. به محض اینکه کسی غش می‌کرد، او را با برانکارد به درمانگاه می‌رساندند. در این میان احتمال می‌دادیم که ممکن است کسی زیر چادرش نارنجکی پنهان کند و در موقع ملاقات به سوی امام پرتاب کند چون اصلاً وضعیت قابل کنترل نبود؛ لذا یک روز خدمت ایشان رفتم دیدم اگر بگویم از نظر امنیتی ملاقات زنان خطرناک است و زنان به ملاقات نیایند، امام گوش نمی‌دهد، لذا به امام عرض کردم: خانم‌ها که به ملاقات شما می‌آیند در اثر فشار جمعیت غش می‌کنند، چادرهایشان می‌افتد و دست و سر و گردنشان پیدا می‌شود و بی‌حجاب می‌شوند و دوم اینکه مردها باید اینها را بردارند و ببرند، چون ما زنان امدادگر نداریم؛ بنابراین جمع کردن اینها مشکل است. اگر اجازه بفرمایید ما دیدار خانم‌ها را تعطیل کنیم.

امام که خیلی هوشیار بود، فهمید که من می‌خواهم چه بگویم؛ لذا با قیافه‌ای خیلی جدی، جمله جالبی به من فرمود: «شما گمان می‌کنید اعلامیه من و شما شاه را بیرون کرده است؟ همین‌ها شاه را بیرون کردند.» دو مرتبه این جمله را تکرار کردند. خلاصه نقشه ما نگرفت و امام نظرشان این بود که نباید، ملاقات خانم‌ها تعطیل شود.

برخی اوقات ملاقات که تمام می‌شد، امام برای استراحت به طبقه دوم می‌رفتند. باز زن‌ها جمع می‌شدند و شعار می‌دادند. تا امام صدای اینها را می‌شنید، بلند می‌شد و پایین می‌آمد. یک بار من دیدم ایشان واقعاً خسته شده‌اند و گفتم: «آقا خیلی خسته می‌شوید و مرتب بالا و پایین می‌روید.» ایشان فرمود: «وقتی آمدند، باید به آنها احترام گذاشت.»

ما منتظر خمینی هستیم

زن آقا

نخست) همسر امام می گوید: امام(ره) همیشه احترام مرا داشتند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی‌کردند. اگر لباس و حتی چای می‌خواستند، می‌گفتند: ممکن است بگوییید فلان لباس را بیاورند؟ گاهی اوقات هم خودشان چای می‌ریختند. در اوج عصبانیت، هرگز بی‌احترامی و اسائه آداب نمی‌کردند. همیشه در اتاق، جای بهتر را به من تعارف می‌کردند. تا من نمی‌آمدم سر سفره، خوردن غذا را شروع نمی‌کردند. به بچه‌ها هم می‌گفتند صبر کنید تا خانم بیاید. ولی این طور نبود که بگویم زندگی مرا با رفاه اداره می‌کردند. طلبه بودند و نمی‌خواستند دست، پیش این و آن دراز کنند، همچنان که پدرم نمی‌خواست. دلشان می‌خواست با همان بودجه کمی که داشتند، زندگی کنند، ولی احترام مرا نگه می‌داشتند و حتی حاضر نبودند که من در خانه کار بکنم. همیشه به من می‌گفتند: چارو نکن. اگر می‌خواستم لب حوض روسری بچه را بشویم، می‌آمدند و می‌گفتند: بلند شو، تو نباید بشویی. من پشت سر ایشان اتاق را چارو می‌کردم و وقتی منزل نبودند، لباس بچه‌ها را می‌شستم.

دوم) نامه ای از امام به خانم فریده مصطفوی(دختر)

۸ صفر ۹۲

دختر عزیزه ام

خانم نه برای من مطلب گذاشته و نه جای نوشتن.^۱ ان شاءالله عید به شما و سایرین مبارک و همیشه خوش و خرم و سلامت باشید. ماها بحمدالله تعالی مزاجاً سلامت هستیم. امید است نگرانیهای روحی هم دوام نداشته باشد. از حال خودتان زود به زود مطلع کنید که به واسطهٔ عادتی که به دریافت کاغذ شما داریم نگران می شویم. خدمت جناب آقای اعرابی و خانم فرشته سلام برسانید. ان شاءالله عید به همه سعید باشد. والسلام.
پدرت

۱. امام معمولاً نامه‌هایی که به ایران می‌نوشتند، خیلی وقت‌ها نامه‌هایی بوده که خانم می‌نوشتند و امام هم چند نکته به آن اضافه می‌کردند.(مستند بانو قدس ایران، به نقل از سید حسن خمینی)

معرفی مستند

بانو قدس ایران

کارگردان: مصطفی رزاق کریمی سال تولید: ۱۳۹۷

خلاصه: همسر امام خمینی دختر آیت الله میرزا محمد ثقفی صاحب تفسیر روان جاوید، از علمای متجدد تهران بود. وی تحصیلات کلاسیک علوم جدید را در دبیرستان‌های تازه تأسیس در آن دوره و زبان فرانسه را در مدرسه و زبان عربی را نزد حضرت امام آموخته بود. مستند بانو قدس ایران، روایتی است از سالهای زندگی زنی که پس از زندگی مرفه، سالهای زندگی مشترک خود را با طلبه‌ای بی‌نظیر گذراند.

زنم شکوه و جمال هستی

روایتی از دیدار رهبر انقلاب با اقشار مختلف بانوان

✍️ فرناز اینانلو | ادوار انجمن اسلامی دانشجویان و فعال حوزه زنان و خانواده

اگرچه پس از چند سال از شیوع ویروس کرونا، دیدارهای رهبر معظم انقلاب با قشرهای مختلف مردم از سر گرفته شده بود؛ اما این دیدار رنگ و بوی جدیدی داشت. دیدار اقشار مختلف زنان در آستانه ولادت حضرت زهرا(س) و روز زن که در پی درخواست سال گذشته بانوان از ایشان صورت گرفته بود. همین امر (ظرفیت ۱۰۰ درصدی بانوان در حسینیه امام) صف انتظار برای ورود را طولی‌تر می‌کرد. از ابتدا تا انتهای صف قشرهای مختلف زنان از شهرهای مختلف دیده می‌شد. هر که در هر سمت و جایگاهی دغدغه زن و خانواده را داشت، دعوت شده بود. از افراد کارشناس و رسانه‌ای تا زنان فعال در مسجد و پایگاه‌های فرهنگی و مادرانی که فرزند در آغوش آمده بودند. البته آن‌ها امتیاز ویژه‌ای در این دیدار داشتند و همه سعی در ایجاد شرایط بهتر و راحت‌تر برای آنان را داشتند. از جمله عدم

تعریف صف برای مهمان‌های کوچک و مادرانشان!

در هوای سرد و سوزدار آن روز تهران، صف‌ها اگرچه سخت و شاید نفس‌گیر اما با ذکر صلواتی که گاهی از میانه جمعیت بلند می‌شد، گذشت.

در حسینیه اما فضا جور دیگری دلچسب بود؛ صمیمی و خودمانی که حضور همین کودکان در آن بی‌تاثیر نبود. هر کسی که زودتر خود را رسانده بود، سعی کرده بود جایی را برای نشستن پیدا کند که ارتباط مستقیم‌تری با رهبرش برقرار کند تا شاید بتواند دیداری چشم در چشم و بی‌واسطه را برای لحظه‌ای تجربه کند. بعد از استقرار و نشستن بر روی صندلی، شاید اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد جمله بزرگ «اکثر الخیر فی النساء» از امام صادق(ع) بود که با رنگ ملایم صورتی بر پس‌زمینه سرمه‌ای خودنمایی می‌کرد. نصب پارچه‌هایی با نقش گل بر روی ستون‌ها، رفت و آمد عکاسان و فیلم‌بردارهای خانم با تجهیزاتشان و همچنین مهیا کردن مهدکودک در حسینیه برای نگهداری کودکان، همه بیش از پیش نشان از یک جلسه با رنگ بوی دغدغه‌های تماماً زنانه با رهبر انقلاب می‌داد. انتظار به سر رسید؛ همه ایستاده تکبیر می‌گفتند و شعار سر می‌دادند.

«صل علی محمد، یاور مهدی آمد»



و عدم تناسب با فرهنگ ایرانی-اسلامی گلایه داشت. اهل رسانه هم بودند و نماینده خود را داشتند. نگاه زنانه را در رسانه ضروری دانستند و درخواستشان عرصه‌سازی بیشتر برای بانوان در این حوزه بود.

نکته جالب این دیدار در آن جا بود که هر سخنران مطالبش دقیقاً از دل می‌آمد و مشخص بود با این مشکلات و دغدغه‌ها زندگی کردند. حتی لحن و نوع ادای کلمات نیز

گاه‌ها نشان‌گر فعالیت‌شان بود. این نکته به خصوص در سخنرانی که کنشگر حوزه دختران نوجوان بود، حس می‌شد. با همان شور و نشاط جوانی، پردغدغه، اما کوتاه و رسا با زبان خودمانی. دیدار اما مهمان خارج از کشور هم داشت. حقوقدانی فعال در محاکم قضایی آلمان، که زیسته عینی خود در جامعه غرب و البته مطالعات و مطالب مرتبط در حوزه نگاه اسلام به زن، توصیفی دقیق از جایگاه زن مسلمان و مشکلات زن در غرب ارائه کرد. در میان سخنرانی‌ها درست در در بین جمعیت آن‌چه به چشم می‌آمد، بازی کودکان در بین صندلی‌ها، گاه با دویدن و گاه با دور هم نشستن‌شان بود. که در این فضای پردغدغه، با آرامش، به کار خود یعنی کودکی مشغول بودند. و گه‌گاه با فریادی از سر شوق در بازی حضورشان را به جمع اعلام می‌کردند!

دو سخنران دیگر اما یکی دکتر و متخصص زنان و دیگری طلبه سطح ۴ بودند. آن‌ها هم صحبت‌های خود را داشتند و مطالباتی که در فرصت ۷ دقیقه ایشان عنوان شد.

دو سخنران نیز در ذخیره بودند و مجری خواست در صورت صلاح‌دید رهبری صحبت کنند که ایشان با لحن طنز فرمودند: «صلاح نمی‌دانند و فرصت کم است.» که خنده حضار را در پی داشت. سپس ایشان در ابتدا از صحبت‌ها

تشکر کردند و در طول سخنرانی نیز با استناد به همان حرف‌ها دغدغه‌هایشان را در این حوزه مطرح کردند. برخی از نکاتشان در گذشته اشاره شده بود، که می‌تواند نشان از روی زمین ماندن‌شان تا به الان باشد، که نیاز به تکرار داشتند. برخی جملات هم به گوش مخاطبین جدید بودند. خصوصاً در حوزه خانه، خانواده و نقش کلیدی زن در آن.

با آن‌که آوردن وسایل شخصی در حسینیه، ممنوع است؛ اما در اختیار داشتن کاغذ و قلم بلامانع بود. برای همین برخی گوششان به صحبت‌ها بود و نگاه‌شان به قلم؛ که جملات را بنویسند. به گمان برای آن‌که انشالله به سادگی از کنارش نگذردند و هر کلمه را فرمان لازم الاجرا بدانند و به آن عمل کنند. اذان شد و صحبت رو به اتمام. حال همه تمام قد ایستاده بودند برای وداع. دختر بچه‌ای شاید ۴ ساله، که در کنارش نشسته بودم؛ روی دوش مادر رفته بود و می‌گفت: «آقا دعا کن دوباره بیایم، آقا دوستت دارم و دلم برات تنگ میشه» و خالصانه با زبان کودکانه‌اش خداحافظی کرد. رهبری هم دستی برای همه تکان دادند و در لحظه آخر به شخصی که آن‌جا بودند اشاره کردند نامه را از دست خانم‌هایی که جلو آمده‌اند بگیرند تا سر فرصت آن را بخوانند. متن سخنرانی‌ها را هم برای بررسی بیشتر و دقیق‌تر طلب کردند حتی آن شخصی که فلبداهه صحبت کرده بود. جمعیت هزارنفری دسته دسته از حسینیه خارج شدند. در برگشت هم صف بود اما روان، این بار اما مقصد افرادش فرق می‌کرد و اینگونه بود که دیدار یار به اتمام رسید. تا شاید بار دیگر دیدار رویش نصیب‌مان شود.



از نسل روح‌الله، مادر روح‌الله

کوتاه نوشتی درباره مادر شهید سیدروح‌الله عجمیان، از حضور اعضای انجمن در منزل شهید

زینب اژدری | کارشناسی مهندسی برق



روایت راوی

شب قبل از دیدار بود، همان زمانی که پیام «فردا می‌خوایم بریم منزل شهید عجمیان، شما هم دوست داری بیای؟» را روی صفحه گوشی خواندم. دل در دلم نبود، حالا در مسیر کمالشهر داشتیم فیلم روایتگری از روز شهادت ایشان را با دوستم برای بار چندم می‌دیدیم. یک روضه‌ی مجسم دیگر، مارا یاد کربلایی انداخت که شهدایی مثل محسن حججی، حاج قاسم سلیمانی و آرمان علی‌وردی هم با شهادتشان صحنه‌هایش را برایمان زنده کردند.

وقتی به خانه‌شان رسیدیم و در کوچه‌شان پیاده شدیم و محل زندگی‌شان را که دیدیم؛ زمین‌های خاکی و آسفالت نشده، خانه‌هایی با دیوارهای آجری بدون نما، و جاده‌ای که از آن طرف کوچه پیداست، حکایت از بیرون شهر بودن این محله دارد. با خودم فکر می‌کنم پزشکی که در ماه ۱۰۰ میلیون درآمد دارد، چقدر باید وقیح باشد که با شعار دروغین «برای یک زندگی معمولی» آنگونه وحشیانه یک جوان بی‌گناه و بی‌سلاح را به جرم بسیجی بودن به شهادت رسانده باشد، کسی که اینجا، در خانه‌ای اجاره‌ای، زندگی می‌کرده است.

وارد حیاط خانه که شدیم پدر و مادر شهید جلوی در اتاق به استقبالمان آمدند و صمیمانه به ما خوش آمد گفتند. وارد اتاق شدیم و نشستیم. با خودم فکر می‌کنم در این خانه، کسی زندگی می‌کرده که در خط مقدم شهید شده. خط مقدم دفاع از اصولی که همه‌ی ما در وصیت‌نامه حاج قاسم خواندیمشان: ولی فقیه، جمهوری اسلامی...

وقتی با مادر شهید هم صحبت شدیم، از ایمان قلبی‌شان به این انقلاب و امام گفتند و ادامه دادند: «ما خیلی امام خمینی رو دوست داشتیم، هنوز که هنوز هر سال موقع سالگردش مشکی می‌پوشیم.»

در مورد فعالیت‌های شهید پرسیدیم و مادر جواب دادند: «من خیلی اطلاعی نداشتم که چه فعالیت‌هایی می‌کنه چون زیاد با ما از کارهایش صحبت نمی‌کرد، حتی صبح اون روزی که شهید شد، من نمی‌دونستم کجا رفته، وقتی برای خرید بیرون رفتم از همسایه‌ها شنیدم که درگیری شده...» برایم جالب است در تمام مدتی که از فرزندشان حرف می‌زدند، در صدای محکمشان کوچکترین لرزشی نبود و

هیچ بغضی گلویشان را نگرفته. این آرامش نوید از ایمان قلبی مادر از جایگاه فعلی فرزندش می‌داد. نوید از زنده بودن شهیدی که حواسش به آرام بودن قلب مادرش هست... ادامه دادند: «وقتی می‌آمد خانه، به شوخی به من سلام نظامی می‌داد، خیلی خوش اخلاق بود، از همه بچه‌ها هم کوچکتر بود اما اخلاقش و همه چیزش از همه ما بالاتر بود»

احساس می‌کنم شهید خودش ما را دعوت کرده، همان شهیدی که وقتی خیلی‌ها در اوج شک و شبهه و تردید، اگر باورهایشان از بین نرفت یا کم‌رنگ نشد، حداقل شک کردند، تعلل کردند، مثل راه گم کرده‌ها سردرگم شدند و نمی‌دانستند چه کنند، یا شاید می‌دانستند و ترسیدند، کوتاهی کردند، پا پس کشیدند؛ اما شهید با خونش جهاد تبیین کرده بود، و قائله‌ی قاتلان را برای خیلی‌ها که بیدار نبودند رسوا کرد. قائله‌ای که رفتار مریدانش نشان داد هیچ بویی از انسانیت نبرده‌اند و شعارهایشان همه بی‌پایه و اساس و دروغین است.

بله، او در همین خانه بزرگ شده بود. در دامان همین مادر، با لقمه‌ی حلالی که دستان زحمت‌کش همین پدر سر سفره‌ی این خانه می‌آورده است.

هنگام خداحافظی، به مادر شهید التماس دعا گفتیم. دعا کردند برای ما! یکی یکی با ایشان خداحافظی کردیم، دو نفر دست مادر شهید را بوسیدند، که ایشان با لحن مهربانشان گفتند: «دست بوسی نکنید.»

بعد از دعایی که برای خوشبختی و عاقبت بخیری تک تک ما کردند، گفتند: «نگید دعا کن شهید بشیم، انشالله همتون خوشبخت باشید، سالهای سال زندگی کنید و عاقبت بخیر بشید.» و پشت این صحبت شاید حرف‌های زیادی نهفته بود. شاید آه‌های زیادی، برای فرزند عاقبت بخیری که رفتنش خیلی زود بود. برای خونی که درست است با ریختنش خیلی اثر گذاشت ولی، اگر جهالت، نادانی و زودباوری خیلی‌ها نبود، اگر برخی کم‌کاری‌ها و کژکارکردها نبود، میدان برای قاتلان پسرش باز نمی‌شد و او هنوز داشت کنار خانواده‌اش زندگی می‌کرد، ازدواج می‌کرد (مادر می‌گفتند پسرک

ایامی پیش تسهیل ازدواجش را نیز از مادر طلب کرده بود)

با هم صدا ایمان می‌رسد

معرفی خانم فریسا نکومنش راد، دختر رکورددار ایران

پسیده ریحانه شرافتی | کارشناسی مهندسی انرژی

و من تنها خانمی هستم که تلویزیون ایران کارهای من را پخش می‌کند خوب چرا مثل من زیاد نباشند؟ بنده می‌خواهم اینجا بگویم این کاری که شاید به نظر خیلی‌ها کوچک بیاید، این را من با حجاب کامل انجام دادم. نیامدم فقط رکورد گینس بزنم و بگویم که من رکورد زدم. من آمدم با حجاب کامل رکورد زدم، آمدم حجابم را به دنیا نشان بدهم. که من، دختر ایرانی با حجاب کامل رکوردی را زدم که بسیاری از مردان آمریکایی هم هنوز نتوانستن رکورد بنده را بزنند. من افتخار می‌کنم به خودم و به خودم می‌بالم که کشور و جامعه خودم را دوست دارم و نور اسلام را در تمام جهان دارم منتقل می‌کنم.

بنده رکورددار گینس هستم. طولانی‌ترین مسافت حمل مجروح را ثبت کردم؛ برای زمانی که هواپیما غرق می‌شود. ناجی‌های ما نهایتاً در استخر ۱۰۰ متری حمله غریق را انجام می‌دهند ولی من با رکوردم برای کشورم اعلام آمادگی کردم که اگر یک زمانی مشکلی پیش آمد، بالای ۱۰۰۰ متر در آب صفر درجه این کار را انجام بدهم. همچنین مرز آبی دریای عمان و اقیانوس هند به عمق ۴۰ تا ۸۰ متری را من به تنهایی طی کردم با بلند کردن پرچم ایران و پرچم شهدای دفاع مقدس کشورمان، مخصوصاً بانوان. این افرادی که می‌گویند نمی‌شود و در ایران نمی‌گذارند، پس چرا رهبری به من تقدیرنامه دادند برای غواصی.

گزارش



پنجره دوم

روایت قهرمانی...



تو اهل کجایی؟ من ایرانی‌ام

سری موفقیت‌های دختران ایران در عرصه ورزشی

نژده علی‌محمدی | کارشناسی مهندسی کامپیوتر

هفته‌های طلایی ورزش بانوان مصادف با پایان خرداد و آغاز تیرماه خط بطلانی روی تمام ادعاهای اخیر ضدانقلاب کشید. رنگ طلایی مدال ناهید کیانی، شگفتی‌سازی مجدد فرزانه فصیحی، مدال‌های رنگین ام‌البنین محسنی، رقیه محمودآبادی و ریحانه گیلانی بیانگر این هستند که هیچ

محدودیتی برای فعالیت ورزشی بانوان در ایران وجود ندارد. بانوان ایرانی حتی در آب هم به دنبال مدال قهرمانی هستند و اینها تنها بخشی از حضور موفق دختران

ایرانی در عرصه ورزشی است. این حضور، نشان از تلاش و عزم بانوان ایرانی در دستیابی به اهداف ورزشی خود دارد و به عنوان یک نماد قدرت و استقلال بانوان در جامعه شناخته می‌شود. در سال‌های اخیر برخلاف سیاه‌نمایی‌های انجام شده، هیچ محدودیتی برای دختران ورزشکار در ایران وجود نداشته است. در هر رشته‌ای که لباس آن توسط مسئولان تصویب شد،

دختران ایرانی در حد بازی‌های آسیایی و جهانی حضور داشته‌اند و افتخارات زیادی را به دست آورده‌اند. ولی عده‌ای از سلبریتی‌ها با قصد تخریب جایگاه دختر ورزشکار ایرانی، به اشتباه ادعا میکنند برای دختران ایرانی امکان فعالیت ورزشی به صورت حرفه‌ای وجود ندارد.

البته عده‌ای از ورزشکاران دختر و همچنین پسر هم بودند که پس از مدال‌آوری و معروف شدن، تنها برای تغییر نوع زندگی شخصی، به فکر مهاجرت افتاده‌اند و برای اینکه از سوی جامعه و

دولت کشور مقصد مورد پذیرش قرار بگیرند، مساله حجاب و محدودیت‌ها را به دروغ، دیوار بزرگی مقابل خود دانستند، در صورتی که کسی مانند کیمیا علیزاده با همان حجاب، موفق به کسب مدال برنز المپیک ۲۰۱۶ شد. دختران ورزشکار ایرانی در تمام مسابقاتی که شرکت کرده‌اند پرچم ایران را بالا برده‌اند.



یادداشت

پنجره سوم

گفت و شنود...



سلام، لطفاً خودتون رو برای ما معرفی بفرمایید.
به نام خدایم عباسزاده هستیم. همسر جانباز مدافع حرم امیرحسین حاج نصیریف که در سال ۹۴ در حلب سوره مجروح شدند.

سابقه فعالیت های شما در حوزه های سیاسی و علمی قبل از تأهل و ورود به زندگی مشترک به چه اندازه بوده و آیا در شرایط فعلی و با توجه به محدودیت ها همچنان فعالیت های شما تداوم دارند؟

من قبل از اینکه وارد وضعیت متاهلی بشم، فعالیتم در راستای کارهای فرهنگی بود و از لحاظ علمی هم سعی میکردم المپیادها و تیزهوشان را شرکت کنم. به تبع چون زود ازدواج کردم و فقط یک سال از شروع تحصیلم در حوزه گذشته بود، خب فقط این تجربه تحصیل در حوزه رو قبل از ازدوایم داشتم؛ البته در حوزه هم کار فرهنگی رو ادامه میدادم. حالا چه در بحث تئاتر و سرود و تواشیح و نمایش نامه نویسی و... که حتی در سطح حوزه هم به سطح بالایی رسیده بود. مثلاً تئاترهای حرفه‌ای تمرین می‌کردیم. خب در زمینه سیاسی اون زمان به لحاظ ثبات سیاسی خیلی فضای جامعه باعث درگیر شدن افراد زیادی به بحث‌های سیاسی زیادی نمی‌شد. اما یکی از مشکلاتی که اون زمان داشت بحث مجلس بود؛ مجلس طوری بود که یک سری اتفاقاتی رخ داد که ما به واسطه بزرگتر بودنمون سعی می‌کردیم کوچکترها رو نسبت به اقدامات غیرانقلابی مجلس که اون زمان آقای کروبی هم رئیس مجلس بود، توضیحاتی رو بدیم و به قول معروف جهاد تبیینی انجام بدیم. یا در راستای رای گیری‌های ریاست جمهوری یا مجلس ما خیلی فعال تر هم می‌شدیم. حالا یا پای صندوق بودیم یا تبلیغ می‌کردیم یا مجالس سیاسی که برای انتخابات بود رو سعی می‌کردیم شرکت کنیم. اما خب چون اون موقع فضای مجازی نبود و علناً در سطح وسیع نمی‌شد فعالیت کرد، بیشتر فعالیت‌های ما محله محور بود. اون زمان می‌شد در سن ۱۵ سالگی رای داد و ما کارهای زیادی انجام می‌دادیم.

این از فعالیت‌هایی که قبل از ازدواج داشتیم اما خب، الان فعالیت سیاسی که حضور در صحنه باشه، شاید کمتر شده باشه بخاطر شرایط همسر؛ ولی خب بخاطر وجود فضای مجازی و اینکه خب از لحاظ فهم (نمی‌خوام بگم که من خیلی فهم سیاسی دارم، نه!) نسبت به زمان مجردی فهم سیاسی‌ام بیشتر شده. به واسطه اینکه خب مطالعه بیشتری دارم، بیشتر پای مباحث و سخنرانی‌ها می‌نشینم و دنبال می‌کنم؛ مخصوصاً یک زمانی سخنرانی استاد رائفی پور یا سخنرانی کسانی مثل آقای یامین پور و آقای رسایی رو دنبال می‌کنم، به سایت هاشون سر می‌زنم که ببینم نظرات مختلف چجوریه. اینا باعث شده بیشتر فعالیت کنم.



سارا حسین نژاد | ۱۴۰۱ کارشناسی مهندسی هوافضا
نیلوفر حیدری | ۱۴۰۱ کارشناسی مهندسی هوافضا

سیمای زنی معمولی با اتفاقات غیر معمولی



مروری بر زندگی خانم فاطمه عباسزاده، همسر جانباز مدافع حرم امیرحسین حاج نصیری



هم سعی می‌کنم اول علم خودم رو بالا ببرم؛ اول خودم توجیح بشم و هیجانی تصمیم نگیرم و از همه ابعاد به یه موضوعی نگاه کنم، بعد تصمیم بگیرم. اگر دیدم برای خودم کامل جا افتاده، برای دیگرانم سعی می‌کنم روشنگری کنم؛ مخصوصاً افراد خانواده.

پیش از اعزام همسرتون به سوریه چه تصویری از دفاع از حرم داشتین و توی تصمیم گیری همسرتون چه نقشی داشتین؟ به این معنی که آیا مشوق ایشون بودین یا پیش اومده بود که با این تصمیم مخالفت کنید؟

خب؛ بحث اینکه تصورم از دفاع از حرم چی بود، خب همسر من خیلی زود در این قضیه قرار گرفت و ما خیلی اطلاعات نداشتیم (اینکه بدونیم اونجا چه خبره یا چی شده). ولی ترس هم نداشتیم، چون همسرم اولین مأموریتی نبود که می‌رفت؛ مأموریت های دیگه هم داشت؛ مثلاً شمال غرب رفته بودن شش ماه اول زندگیمون. اونجا هم گروهک منافقین پژاک بود، نبردشون مسلحانه بود، درگیری‌هایی که داشتن مسلحانه بود. حتی بعد از اینکه آقا حاج نصیری از مأموریت برگشتن، تو اون منطقه خیلی شهید دادن. این جور نبود که با این فضا ناآشنا باشم؛ ولی اینکه یه کشور دیگه بود شرایط فرق می‌کرد. چون بالاخره مأموریت ها

طولانی‌تر میشه، امکان بازگشت کمتر میشه و باید بیشتر روی اعتماد به نفس خودم کار می‌کردم. اینجا خانواده خیلی نقش بزرگی داره. اینکه پشتیبانی کنه، راهنمایی کنه، حمایت کنه و اینکه روشن کنه آدم رو که این راهی که می‌خواد قدم بذاره توش، چه مضراتی داره یا چه فایده‌هایی داره. خب مشوق ازدوایم با آقای حاج نصیری، برادرم بودن؛ برادرم خیلی راجع به پاسداران و اینکه چه شغل مهم و خطرناکی دارن و اینکه چه عواقبی داره برای کسانی که این شغل رو دارن و یه جورایی تا آخرش رو بهم گفت. اینکه حتی کسی که همسر پاسدار میشه، باید روزی رو در نظر بگیره که همسرش شهید بشه یا

مفقود الاثر بشه، هیچی ازش برنگرده؛ گفت باید همه اینارو در نظر داشته باشی. ولی خب، اینا معامله با خداست. اینا یه چیز نسبییه که برا هر کسی ممکنه اتفاق بیفته. مرگ هست؛ برای همه هست؛ ولی شیوه‌اش دست خداست. خب چه بهتر که به شیوه این باشه که در راه خدا باشه. این موضوع برای ما اینجور جا افتاد. البته خب، اون عرقی که ما نسبت به اهل بیت داریم، اون حس غیرتی که داریم نسبت به مخصوصاً حضرت زینب (س) و اینکه توی رسانه‌ها نشون می‌داد که به

حرم اصحاب پیامبر (ص) تعرض شده بود و تهدید کرده بودن که حرم حضرت زینب (س) رو هم خراب می‌کنن؛ خب ما شیعه‌ها بر نمی‌تاییم همچین چیزی رو. بخاطر همین من هم مخالف رفتنش نبودم و سعی می‌کردم که بهش روحیه بدم برای رفتن. ولی شرایط جسمی ام اون موقع طوری بود که نمی‌تونستم خیلی هم اصرار کنم که حتماً برو. ولی اگه حرف از رفتن می‌زد، هیچوقت مانعش نشدم، همیشه تشویقش می‌کردم. من اون سالی که آقای حاج نصیری تصمیم گرفته بودن برن، تقریباً ماه‌های آخر بارداری‌ام بود و شرایطم خیلی خاص بود و استرس زیادی داشتم. چند بارم بیمارستان بستری شدم. بخاطر همین هولش نمی‌دادم برای رفتن، ولی مانعش هم نمی‌شدم و تشویق هم می‌کردم.

همسر یک جانباز مدافع حرم بودن چه مسئولیت‌هایی برای یک خانم ایجاد می‌کنه و چه انتظاراتی رو به وجود میاره؟

وقتی اسم جانباز مدافع حرم میاد، یعنی داری اسم حضرت زینب (س) رو با خودت یدک می‌کشی. پس وقتی اسم حضرت زینب (س) میاد کنار اسم تو، تقدّسش بالا میره و باید خیلی مراقبت کنی چون تو یک نشانه‌ای از یک بی‌بی بزرگوار که شاید

خیلی‌ها که حضرت زینب (س) رو شناسن، به وسیله تویی که الان جانباز مدافع حرم هستی، حضرت زینب رو بشناسن. پس باید توی رفتارت و تمام ابعاد زندگی‌ت خیلی رعایت کنی. و همچنین همسر جانباز مدافع حرم بودن هم این مسئولیت‌ها رو میاره؛ اینکه هر رفتاری نکنی، هر برخوردی نداشته باشی، توی جامعه نسبت به هر چیزی خیلی با احتیاط عمل کنی، موضع گیری‌ها توی نیاشه که بر خلاف اسمی باشه که یدک می‌کشی (که اهل بیت این رو عنایت کردن) و اینکه در راه دین باید باشی. جانبازها در واقع شهیدن و این زندگی دوباره که بهشون داده شده رو مدیون اهل بیت هستن. یعنی طوری زندگی کنی که اهل بیت ازت راضی باشن و طوری نباشه که اشخاصی که میان و از طریق شناخت تو با اهل بیت آشنا می‌شن، به واسطه تو از اهل بیت زده بشن.

واکنش و دیدگاه سایرین و اعضای جامعه نسبت به موقعیت شما و همسرتون چه شکلی هست؟ چقدر دیدگاه‌های غلط و نادرست روی فعالیت‌ها و احوالات شخصی شما تاثیر می‌گذاره؟

اینجور وقت‌ها ما با سه دسته افراد روبرو می‌شیم. یک





سری افراد خیلی اهل احترام هستن و خیلی درک می‌کنن. متوجه این هستن که کسی که رفته و بدنشون رو تو این راه مجروح کرده، یکسری شرایط سختی رو داره تحمل می‌کنه. بعضی‌ها هستن که علاوه بر اینکه خیلی آگاه هستن و نسبت به زندگی آدم احساس مسئولیت می‌کنن و کمک و درک می‌کنن آدم رو، تنها این نیست که درک کنن، بلکه در تمام سختی‌ها کنار آدم هستن. یک سری افراد هستن که فقط بح می‌کنن و یک گوشه می‌ایستن و فقط تشویق می‌کنن! البته ما از مردم انتظاری نداریم! بعضی از افراد هم هستن که دیدگاه بچگانه‌ای دارن یا اینکه از روی بغض یا ندونستن، زود قضاوت می‌کنن. می‌گن اینها برای پول رفتن یا برای مشهور شدن رفتن یا می‌گن که می‌خواستن نرن یا بعضی اوقات افرادی از سر دلسوزی می‌گن، چرا رفت و به زن و بچه‌اش اینقدر سختی داد؟ با اینکه وقتی آدم با خدا معامله می‌کنه، دیگه به این چیزها فکر نمی‌کنه و بالاخره همه سختی‌هاش رو سعی می‌کنه یک جورى به جون بخره و این سختی‌ها شیرینه. **سختی هست ولی شیرینه.** اینطور نیست که بگی یک سختی است که تو زندگی همه هست. نه! یک سختی هست که همراه با آسونیش رو خدا تو دست‌های ما گذاشته. اوایل شاید کمی ناراحت می‌شدیم از اینکه کسی



برخوردی داشت یا حرفی می‌زد که نادرست بود. اما الان دیگه برامون یک چیز عادی شده. هر کسی نظر خودش رو چه محترمانه چه غیرمحترمانه داره. پس خیلی اذیت کننده نیست.

اگر دوباره به عقب برگردین آیا هنوز هم با تصمیم همسرتون برای دفاع از حرم موافقت می‌کنید؟
اگر به عقب برگردم نه تنها موافقت می‌کنم، بلکه بیشتر هم سعی می‌کنم که پا به پاشون قدم بردارم و

به هر دری بزنم که حتما تو این مسیر برن. چون واقعا شاید ما اون موقع عاقبت بخیری مون رو نمی‌دیدیم. البته عاقبت بخیری که قیامته ولی الان می‌بینم که اون زندگی که قبل از مدافع حرم شدن داشتیم با الان قابل قیاس نیست.

بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی تون و بعنوان یک خانم ایرانی و مسلمان چه انتظاراتی از خودتون در جامعه فعلی دارین و بنظرتون باید در چه زمینه‌هایی تلاش کنین که تاثیرگذار باشید؟

هرکسی توی هر کشوری که زندگی می‌کنه، به تناسب اون موقعیت اجتماعی که داره (دور از شغل یا شهرتی که دارن) یک موقعیت کلی که همه افراد دارن و یکی از اعضای جامعه هستن. حالا به عنوان یک مادر، دختر، فرزند یا...حالا غیر از اینکه باید برای کشور و نظاممون تلاش کنیم؛ باید برای تمدنمون

که هدف نهایی‌مون تلاش کنیم. حالا هرکس به هر صورتی که می‌تونه. یک نفری دکتري داره. بعضی وقت‌ها آدم‌هایی هستن که دکتري دارن ولی برای هدف مقدسی که دارن هیچ تلاشی نمی‌کنن و هدفشون ماده. برای اینکه خودشون پولدار بشن یا... تلاش می‌کنن. ولی اگر تو کوچک‌ترین فرد جامعه هم باشی و به این باور برسی که تو تاثیرگذار هستی و تو می‌تونی به اندازه خودت برای رسیدن به اهداف تلاش کنی! اون خیلی ارزش داره. اگر به صحبت‌های ایت الله خامنه‌ای گوش بدیم، می‌بینیم که اینقدر ایشون ریز می‌شن و نکته بین می‌شن و به همه گوشزد می‌کنن. می‌بینیم که **خب نه اینطور نیست که من به عنوان یک همسر یا یک خانم خانه‌دار یا مادر نقشی ندارم تو جامعه.** می‌فهمم که حتی برای من خانم خانه‌دار هم یک نقش بزرگ تو این جامعه هست و می‌تونم برای رسیدن به اون هدف تلاش کنم. خب ما اهداف بزرگی داریم، و وقتی بخوایم یک چیز بزرگ رو بدست بیاریم، هیچ وقت یک نفر و دو نفر آدم به یک چیز بزرگ دسترسی پیدا نمی‌کنن. باید یک جمعیت زیادی باشه که تلاش کنن تا یک چیز بزرگ رو بدست بیارن. هرچه قدرتمندتر، نیرومندتر، زودتر به نتیجه می‌رسن. مثل ماجرای جمعیت، خب این توی مسائل قدرت، نیروی کار، نیروی نخبه تولیدگر کشور، در آینده نزدیک باعث مشکل ما میشه. خب این تربیت و نگاه و تصمیم بانوان برای آینده کشور است. برای یک خانواده سالم و یک آینده و کشور سالم.

توی تربیت و پرورش فرزندان تون چه نکته‌ای رو بعنوان اولویت در مسئله تربیتی در نظر می‌گیرین و سعی می‌کنین چه افرادی رو بعنوان الگو به فرزندان خودتون یا کودکان دیگه معرفی کنید؟

توی بحث تربیت فرزند چند نکته هست که به نظرم اولویت داره و توی فرزندان خودم در نظر می‌گیرم. اول اینکه خانواده محور باشیم. تربیتمون بر اساس تربیت خانواده محور باشه. اون هم یکی از راه‌هاش محبت بسیار زیاد و به جا است که باعث می‌شه بچه‌ها جذب خانواده بشن و به خانواده اعتماد کنن. این باعث می‌شه خانواده متلاشی نشه. کسی که از نظر عاطفی تامین باشه می‌تونه بهتر به اهداف خودش فکر کنه و براش کار کنه و توی جامعه فعالیت کنه. ولی اگر فرزند در خانواده دیده نشه باعث میشه دنبال راه‌های دیگری برای دیده شدن باشه به جای اینکه دنبال اهداف باشه. این بزرگترین نقشی است که خانواده می‌تونه داشته باشه. محبت پدر و مادر به فرزندان، محبت فرزندان به پدر و مادر باید خیلی عمیق و به جا باشه.



بانوی تلاطم دوران‌ها

گفت و گویی با خانم دکتر ربابه ایراندوست، کارشناس و فعال فرهنگی



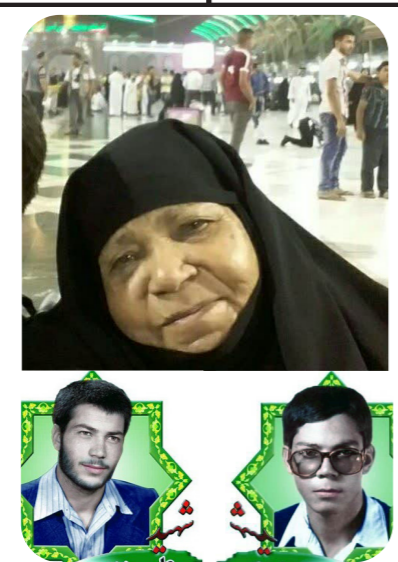
سلام و ادب، لطفا خودتون رو برای ما معرفی بفرمایید، تا مخاطبان ما با یک آشنایی کلی با شما داشته باشند.

ربابه ایراندوست هستم. متولد ۱۳۴۸ میمه اصفهان، در یک خانواده بسیار مذهبی بزرگ شدم. پدرم قاری و حافظ قران بود. مادرم یک آدم بسیار مقید به روضه‌های اباعبدالله. یکی از برادرانم که سال دوم پزشکی بود و یکی دیگر از برادرانم در دفاع مقدس به شهادت رسیدند. خودم صاحب سه فرزند هستم و الان چند نوه دارم.

از کودکی و فضای میمه قبل از دوران انقلاب و فضای خانواده‌ای که حاصلش دو شهید و سایر افراد هم فعال و از افراد تاثیر گذار شدند لطفا بفرمایید.

کلمه میمه از میگسار می‌آید. آنجا منطقه‌ای بود که خان‌ها و بزرگان زندگی می‌کردند و منطقه شاه‌دوست و شاه‌پرستی بود. عجیب عرق خاصی به شاهنشاه داشتند. خانواده ما و سه-چهارتا خانواده دیگه بودند که پای انقلاب

بودند. برادر بزرگترم فعالیت قبل از انقلاب زیاد داشتند. به واسطه این فعالیت‌ها بقیه خانواده هم درگیر این مسائل بودیم. من با اینکه سنم کم بود ولی در راهپیمایی‌های ضد شاه شرکت می‌کردم. خیلی جلوی ما را گرفتند که نروید. حتی یکبار جلوی مادرم را گرفتند و گفتند چون تو از خمینی دفاع می‌کنی کتکت می‌زنیم. خدا رحمت کند مادرم را، هیچ وقت یادم نمی‌رود جواب دادند: «خودم که هیچ شوهرم که هیچ، همه بچه‌هایم فدای خمینی، شما نمی‌توانید کاری بکنید که من دست از خمینی بردارم.» واقعا هم همینطور شد. شوهرش فدای خمینی شد. بچه‌هایش فدای خمینی شدند، خودش هم سی سال در اثر فراغ بچه‌هایش سوخت



مصاحبه

و ساخت، همه‌اش به خاطر اینکه پای این اعتقادش بود. یادم هست یک زمان مدرسه بودیم، آمدند اعلام کردند که چماق به دست‌ها آمدند. چماق به دست‌ها اینطور بودن که یک گروهی، سوار ماشین می‌شدند، بعد چماق به دستشان می‌گرفتند و به مردم می‌گفتند بگو جاوید شاه! اگر نمی‌گفتند کتک می‌زدند. یکبار که جلوی در مدرسه ما آمدند، و گفتند «شاه دوست‌ها اومدن»، به ما هم گفتند فرار کنید چون ممکنه شما اذیت بشید. یادم هست آن زمان که ما خواستیم از مدرسه به سمت خانه در خیابان برویم، بعد

از اینهمه سال هنوز چهره‌هایشان جلوی چشمم هست، که اینها با یک چهره‌های عجیب و غریبی این چماق‌ها دستشان بود، با یک حالت غضبناکی به ما نگاه می‌کردند که اگر یک ذره واکنش نشان دهیم، کتک بزنند یا اذیت کنند. که ما دیگر آنجا مامور به سکوت شدیم و به خانه آمدیم. ولی با همان سن کم خیلی از راهپیمایی‌ها را شرکت می‌کردم چون مادرم شرکت می‌کردند. کلا خانوادگی در این مسیر بودیم و چون برادر بزرگترم راهبر ما بچه‌ها بود؛ می‌آمد و با ما

صحبت و ما را نصیحت می‌کرد.

لطفا کمی از فعالیت‌هایتان برای ما توضیح بدهید؛ از کجا وارد فضای فعالیت جدی شدید و از کجا شروع کردید؟

من چون در یک خانواده کاملا مذهبی و دل‌سوز انقلاب بودم، از سن ۱۴-۱۵ سالگی وارد کار فرهنگی شدم. ابتدا به ساکن کار رو از کمیته امداد شروع کردم و بعد هم سازمان تبلیغات کل تهران مشغول شدم. در کمیته امداد کار را با خانواده‌های بی بضاعت شروع کردیم. برای آنها کلاس‌های متعددی داشتیم. خانواده‌ها را شناسایی می‌کردیم و برایشان کلاس‌های مختلف می‌گذاشتیم و از لحاظ شغل و کار آنها را تامین می‌کردیم. بیشتر کلاس‌هایی هم که می‌گذاشتیم



در حیطه کارهای هنری بود. شاید ۴۰-۵۰ خانوار تحت پوشش کمیته امداد مالک اشتر تهران (که بنده آنجا مشغول بودم) بودند. می‌آمدند و ما مباحث هنری را یاد می‌دادیم و بعد چرخ می‌دادیم و می‌رفتند خانه و آنها که سرپرست خانوار بودند از این طریق خودشان برای خودشان کسب درآمد می‌کردند. کمیته امدادی که ما مشغول بودیم اینطور نبود که فقط بخواهد صدقه، بسته معیشتی یا کمک بدهد. بیشتر کمک می‌کردیم کسی که نیاز مالی دارد خودش فعال اقتصادی بشود.

در سازمان تبلیغات استان تهران هم زمان جنگ مشغول بودم و ما مراسم‌ها و مناسبت‌های مختلف، چون آن زمان مراسم‌های انقلاب و جو جنگ بود، آنها را در تهران مدیریت می‌کردیم و اجرایشان با ما بود.

پشت جبهه هم، هر زمانی هر کمکی از باب مسائل تدارکاتی می‌خواستن در خدمت بچه‌های جبهه و جنگ بودیم. به یاد دارم یک شب به ما آماده باشی دادند که زخمی زیاد داریم، و ما با بچه‌هایی که داشتیم، برای کار پرستاری می‌رفتیم، در بیمارستان‌ها یا اگر مجروح زیاد بود و بیمارستان جا نبود در مدرسه یا فضاهای دیگر اسکان

می‌دادن و از ما می‌خواستند که از آنها پرستاری کنیم. درکل می‌توانم بگویم از سنی که به یاد دارم تا به الان که نزدیک ۵۰ و خورده‌ای سال دارم مشغول کار فرهنگی هستم.

بعد از فضای جنگ هم کار را در سازمان تبلیغات ادامه دادید؟
خیر، بعد از آن به شهریار آمدم.

آنجا هم فعالیت فرهنگی را ادامه دادید؟

در منطقه‌ای که ما بودیم زمینه و موقعیت آماده بود ولی بستر برای انجام کار نبود. اولین چیزی که اتفاق افتاد در

این شهرک، کانتینرهایی بود که افراد محل از سپاه آوردند. چند نفری که پیگیری کارها را انجام می‌دادند، کانتیرها را پایگاه بسیج کردند و از ما خواستند که مسئولیتش را به عهده بگیریم؛ ما هم شروع کردیم از همان کانتیرهای سپاه، پایگاه بسیج راه انداختیم و مشغول شدیم. الحمدلله خیلی خوب هم استقبال شد و بعد از آن ما شروع کردیم در آنجا کلاس‌های تابستانه برگزار کردیم و الحمدلله خیلی استقبال خوب بود و کار هم خوب پیش رفت. این در حدی بود که به پشتوانه حضور خانم‌ها، در همان کانتیرها سخنران‌های سطح بالایی دعوت می‌کردیم. بعد از آن هم که ساخت مسجد امیرالمومنین شروع شد. در واقع هم کار فرهنگی مسجد را جلو بردیم و هم پایگاه بسیج. این بین یک وقفه‌ای



ایجاد شد و من یکی دوسال به قم رفتم. در آنجا قصد داشتم خودم را از نظر سواد و معلومات رشد دهم و کلاس‌های مختلفی شرکت می‌کردم.

برای شرکت در حوزه به قم رفتید؟

نه، حوزه را غیرحضوری می‌خواندم. می‌خواستم به قم بروم تا هم به درس سر و سامان بدهم و هم کلاس‌های دیگر را شرکت کنم. حفظ قران، آموزش کودک، مربی پروری و... چون من خیلی دنبال مهد برای مسجد بودم. سراغ کلاس‌های مربی کودک رفتم و آنجا دوره دیدم. بعد از دوسال که برگشتم، مسجد کامل ساخته شده بود و همه چیز کامل بود. یادم هست وقتی وارد شدم و با متولی مسجد صحبت کردم؛ گفتم می‌خواهم یک دارالقران و یک مهدقران اینجا بزنم. گفتن خب این، جا و مکان برای شما، هرجایی که می‌خواهید شروع کنید. من هم چادر به کمر بستم و با یکی از دوستان شروع کردیم دیوارها را کارتک زدن. برای اینکه سیمان و گچ دیوارها که از ساخت و ساز مانده بود تمیز شوند و آماده‌سازی کنیم برای کاری که می‌خواستیم انجام بدهیم. مهد طبقه بالای مسجد شد مهدقران و اسمش را گذاشتم محسن بن علی، و معروف شد. به حدی مهد قران مسجد اوج گرفت و جمعیت داشت، که بیشتر از شش-هفت مربی داشتیم. بچه‌های مراکز دیگر زنگ می‌زدن و می‌پرسیدن این مهد شما کجاست که اینقدر اسم و تعریفش را می‌شنویم؟ به حدی به این مهد عرق و ارادات خاص داشتم که خودم به بازار تهران می‌رفتم و وانت می‌گرفتم و خرید می‌کردم. استخر توپ و تمام میزهای یکنفره را خودم برای ساختن سفارش دادم تا برای بچه‌های مهد استفاده شود. همه توانم را گذاشتم برای اینکه این مهد سروسامان

بگیرد که الحمدلله اینطور هم شد. ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست، هنوز بچه‌هایی که آن زمان در مهد بودند و الان بزرگ شدند و حتی در شرف ازدواج هستند، به من می‌گویند مهد هنوز در ذهنمان هست و گاهی نکات آموزشی را هم به یاد می‌آوریم. و این برای من خیلی جای خوشحالی دارد.

طبقه پایین مهد را هم دارالقران کردیم و آن هم الحمدلله استقبال خوبی داشت و کلاس‌ها از نظر تعداد و سرفصل‌های

تعلیمی تکمیل بود. بعد از آن، تصمیم گرفتم یک موسسه فرهنگی-تبلیغی با وسعت کاری بزرگتری بزنم، و سال ۸۷ بود که موسسه‌ای به نام موعود تاسیس کردیم.



خودتان مسئول موسسه شدید؟

بله، و پسرم مسئول آقایان شد. آنجا با پسرم شروع کردیم و هنوز هم با هم کار می‌کنیم. آن موقع چون فضا داشتیم کارمان خیلی بیشتر بود. الان به خاطر مسائل موجود مالی و اجاره بهای ملک، فضا کمتر است ولی باز الحمدلله خوب داریم کار می‌کنیم.

موسسه فرهنگی-تبلیغی یعنی چه؟ چه فعالیت‌هایی انجام می‌دهید؟

موسسه ما تربیت محور بود، با قشر جوان کار داشتیم و برای آنها کلاس‌های متعددی برگزار می‌کردیم. یکی از کارهای اساسی که در همان موسسه داشتیم؛ تربیت مربی بود. در یک دوره ۱۵۰ نفر را به عنوان مبلغ تربیت کردیم. آن بچه‌ها رفتند به مراکز دیگر برای انجام کار و حالا بچه‌های ما در بعضی جاها عناصر کلیدی کار شدند.

در ذیل موسسه‌ای که تاسیس کردیم، که هم دارالقران بود و هم مهد قران و هم ورزشی بود و اینطور بگم یک NGO مردمی بود که همه چیز را در بر داشت؛ با خودمان گفتیم

خب باید توسل به اهل بیت هم داشته باشیم که کارمان اثر داشته باشد. برای همین هیئت خادمین الزهرا رهروان شهدا را تاسیس کردیم. الحمدلله از همه قشر جوان‌ها آمدند. اگر بخواهم مقوله هیئت را تعریف کنم باید اینطور بگویم که یک از لاک جیغ تا خدایی برای خودش هست. آدم‌هایی که به هیچ وجه هیئتی نبودن و آمدن و هیئتی شدند. چون مدل هیئت تربیت محور است، بچه‌ها می‌ایند و یاد می‌گیرند و می‌روند جای دیگر فعالیت فرهنگی را شروع می‌کنند. یعنی شاخه‌های مجموعه مدام بیشتر میشود. البته

اینها همه برکت حضرت زهراست و ما کاره‌ای نیستیم. ایشان کوثر هستن و خودشان این خیر کثیر را می‌دهند.

چه شد که به فکر تاسیس موسسه افتادید و مثلاً وارد یک مجموعه موجود که بستر آماده بود نشدید؟ چون از صفر شروع کردن به نظر می‌آید برای یک خانم سخت باشد!

چون منطقه را می‌شناختم، آگاه بودم که اگر بخواهم وارد مجموعه‌ای بشوم محدود خواهم شد و با برآورد به این نتیجه رسیدم که پتانسیل اینکه بتوانیم یک مجموعه‌ای با وسعت بالا بزنیم را داریم. هرچند، وقتی مجموعه را شروع کردیم اولین کاری که انجام دادیم این بود که تمام موسسات دیگر

را دعوت کردم و گفتم بیایید با هم یکدست شویم. الان هم بعد از این همه مدت متأسفانه به خاطر اجاره بهای بالا مکان ثابتی برای هیئت و موسسه نداریم. لذا شما می‌بینید که چند وقت یکبار مکان‌های مختلف هستیم.

الان فضای فعالیت حضرتعالی منحصر به موسسه موعود است؟

نه، من الان فرمانده پایگاه بسیج هم هستم. نماینده عقیدتی سیاسی حوزه در سپاه هم هستم و در شهرها و شهرستان‌های مختلفی هم برای سخنرانی و انتقال تجربه کار فرهنگی و سخنرانی می‌روم.

مشخص کردن راهبردهای موسسه به عهده چه کسی است؟

تا الان من و پسرم بودیم. به طوری که حتی در خانه هم جلسه می‌گذاریم و صحبت می‌کنیم. شما نمی‌دانید در این چند سال چقدر با پسرم سر مسائل فرهنگی جر و بحث و دعوا و قهر داشتیم. اینقدر که در مسائل شخصی مشکلی نداشتیم. اختلاف نظرهایی که سر مسائل فرهنگی داریم زیاد است اما هنوز با هم هستیم و کار می‌کنیم.



متأسفانه اگر بخواهیم شفاف صحبت کنیم، در جامعه ما یک نگاه سنتی نسبت به فعالیت خانم‌ها وجود دارد، که این موانع و نگاه‌ها، رابطه مستقیمی با پیشروی و جدیت اقدامات بانوان دارد. می‌خواهیم از شما که بخش خوبی از مسیر را رفتید بپرسیم که یک خانم برای شروع فعالیتش با چه موانعی روبرو است؟ شما چقدر با سختی‌ها و موانع مواجه شدید؟

ببینید جامعه الان ما با جامعه قبلتر خیلی فرق می‌کند. من سه تا برهه را پشت سر گذاشتم. یک برهه اوایل انقلاب، یک برهه جبهه و جنگ و یک برهه بعد از جنگ. کشور ما یک کشور پر تلاطم و آبستنی است، اما نگاه به یک خانم فعال فرهنگی اتفاقاً نگاه قشنگی است. مانع هست. موانع وجود دارد. خیلی‌ها ممکن است مسائل را ساده ببینند ولی وقتی وارد کار شوید می‌فهمید که کار سخت است، ولی نگاه سختی که بخواهد از اساس جلوی کار خانمی که فعالیت می‌کند را بگیرد نیست. چرا؟ چون نگاه اسلام هم نگاه سختی نیست. اسلام مواضع اجتماعی را برای یک زن تعریف کرده. رهبر این کشور هم این مواضع را تعریف کرده است. حتی شاکله این مملکت هم این مواضع



را برای یک زن تعریف کرده. این نگاه معتقد است: اگر نظام بخواهد به یک جایگاه قشنگ و به پیروزی برسد؛ باید در کنار لشکری به نام مردان، زنان را هم

داشته باشد. این یک نظریه کاملی است که ما در مقاطع مختلفی از تاریخ کشورمان که توسط رهبران انقلاب تفویض نقش میشد؛ آن را دیده‌ایم. چطور؟ برای مثال در جبهه، آقا رفته و دارد می‌جنگد و به خانم گفتند تو پشت جبهه باش و پشتیبانی انجام بده. الان هم همینطور است. یعنی اگر کشور بخواهد قوی و مقتدر باشد حتما خانم هم باید باشد. لذا من نگاه سختی نمی‌بینم. حتی برای خانم‌هایی که الان آمدند و می‌خواهند کار فرهنگی بکنند.

صراحتا می‌پرسم، این نگاه شماسست یا در فضا و شرایط دیدید؟

بله در فضا و شرایط که قرار گرفتم دارم می‌بینم. مثلا در یک مورد، در بحث غائله ۴۰۱ یک دوره ما هم فعالیت می‌کردیم. غالب افراد نگاهشان به ما تحسین‌آمیز بود. نمی‌گفتند زن را چه به این کارها؟ برید بنشینید سر خانه و زندگیتان! نگاه تحسین‌آمیز بود و می‌گفتند شما هستید و ما اطمینان خاطر داریم.

البته خب برخی نکات هم بوده، بدین صورتکه اگر من نوعی تنها پیش یک مدیر یا مسئول می‌رفتم، خیلی پاسخگو نبودند و خیلی جدی نمی‌گرفتند. اما باز با گروهی، از همین خانم‌ها، می‌رفتم و مسئول می‌دید کار جدی‌تر هست، توجه می‌کرد. مثلا در یک نمونه مطالباتی از امام جمعه داشتیم؛ مرتبه‌های اول من بودم و شاید یک نفر دیگر و خیلی جدی نگرفتند. اما ما رفتیم پشت تربیون نماز جمعه و در مقابل یکی از مسئولین تراز کشوری صحبت کردیم و خواسته‌مان را

گفتیم، درحالیکه امام جمعه خیلی از دست ما ناراحت شده بود و گلگی کرده بود؛ ولی وقتی داشتیم از آن فضا بیرون می‌آمدیم همه آقایان به احترام ایستادند و تحسین کردند. اما ببینید من می‌خواهم یک چیزی بگویم. این مطلبی است که من خودم فهمیدم؛ فردی که بخواهد کار فرهنگی کند و برای کشورش کار کند باید عاشق کارش باشد. وقتی عاشق شد اصلا این موانع و خلاها برایش مهم نیست و بازدارنده نخواهد بود. من یک زمانی می‌رفتم جاهای مختلف کار کنم و بیرونم می‌کردند. یک روزی رفتم و به یک مسئولی گفتم، بسیار خب شما من را از همه جا بیرون کنید، اما من یک طلبه هستم و اگر هیچ جایی هم نباشد در خانه‌ام را باز می‌کنم و گوشه اتاق خانه‌ام کار فرهنگی را ادامه می‌دهم.



واقعا اگر کسی بخواهد داخل فضای سیستمی کار کند، دست و بالش بسته است، چون باید طبق سلیقه آن مجموعه کار کند. کسی که می‌خواهد کار فرهنگی کند باید عاشق باشد.

شما با طیفی از دختران جوان در ارتباط هستید؛ در جامعه امروز هم متاسفانه یک انقطاع نسلی بوجود آمده و با غائله پاییز ۴۰۱ به نظر می‌رسد این شکاف موجود بین خانم‌ها بیشتر هم شده، چراکه مسیر گفت و گو بسیار خراب شده، شما به عنوان یک فعال فرهنگی و اجتماعی نظرتان در این باره چیست؟

من نسل زمان جنگ هستم. نسل زمان جنگ! بچه‌هایی که آن موقع با آنها کار می‌کردم خیلی پر تلاش بودند. ما شب و روز نداشتیم. مثلا من سه نصفه شب غذای فردا را آماده می‌کردم تا فردا دنبال کارها بروم. خب کار فرهنگی هم فایده اقتصادی که برابمان نداشت؛ ولی چون عاشقش بودیم انجام می‌دادیم. به همین خاطر الانکه سه نسل آمدم و این نسل را می‌بینم کمی کار کردن سخت است. الان وقتی برای بچه‌هایی که باهام کار می‌کنند از زمان جبهه و جنگ تعریف می‌کنم به ذوق و شور می‌افتند. اما نحوه ارتباط‌گیری طبق چیزی که حس می‌کنم خیلی سخت نشده. ولی چرا نمی‌توانیم ارتباط بگیریم یا به قول شما شکاف افتاده؟ برای اینکه ما نخواستیم با زبان خودشان با آنها حرف بزنیم. ببینید من در غائله ۴۰۱ در مدرسه‌ها رفتم. در مدرسه‌ای رفتم که داشتن شعار می‌دادند. در مدرسه‌ای رفتم که هیاهو می‌کردند و اجازه نمی‌دادند حرف بزنم. آنجا چادرم را کنار گذاشتم، میکروفون را دست گرفتم، بین بچه‌ها ایستادم و از عاطفه با بچه‌ها صحبت کردم. این

بچه که بچه زمان جبهه و جنگ نیست تا به او بگویم: ببین اینهمه شهید که هر روز دارن تشییع میشن، خجالت بکش! چون آن زمان را درک نکرده و آن موقعیت را نفهمیده است. اگر بخواهی با او اینطور صحبت کنی، قطعا جواب نمی‌دهد. با جوان امروز باید مثل خودش صحبت کنی. جوان امروز پر از شور است. پر از هیاهو و سر و صداست. این جوان پر از هیجان است ولی وقتی با او شروع می‌کنی به صحبت کردن، خلا هویتی را می‌بینی و باید به او هویتش را برگردانی. جوان امروز که من دارم باهاش ارتباط می‌گیرم، که همین امروز صبح هم یکی از شهرستان‌ها رفتم و یک کلاس با جوان‌ها داشتم و خیلی راحت باهاشون ارتباط گرفتم، مشکلی ندارند. مشکل از من است که نمی‌روم علمش را



یاد بگیرم و فکر می‌کنم کارم درست است. باید روش و منشمان را تغییر دهیم و با این جوان بتوانیم ارتباط عاطفی برقرار کنیم.

امام موقعی که می‌خواست انقلاب کند گفت سربازهای من در گهواره هستند. سربازهای امام در سال ۴۲ شدند سربازهای سال ۶۰، یعنی همان شهید زین‌الدین و بقیه شهدا. رهبری هم از دهه هشتادی‌ها و دهه نودی‌ها می‌گویند؛ یعنی اینها سربازهای این آقا هستند و پای کار می‌مانند. هیچ اتفاقی نیوفتاده، یک ذره فقط شکل و شمایل ظاهری عوض شده وگرنه جوان‌ها پای کار هستند؛ اما فقط باید بفهمیدشان. وقتی حضرت آقا در سخنرانی رحلت امام گفتند «امید و آینده» و نهایت امید را در صحبت‌هایشان بیان کردند، یعنی یک امیدی به این نسل دارند. ایشان از ناامیدی صحبت نکردند، از امیدواری صحبت کردند، رو به جلو صحبت کردند و از پیشرفت گفتند. خب با چه کسی؟ با همین نسل! از جای دیگری که آدم نمی‌آورند!

درباره هویت گفتید، می‌خواهم از این بخش صحبتتان وام بگیرم و بپرسم این، «نیست انگاری» که برای نسل جدید بوجود آمده، ویژه برای دختران، که به نظر می‌رسد بحران هویتی جدی‌تری است، چگونه بوجود آمده و راه برون رفت از آن چیست؟

بنده اینطور متوجه شدم که اگر با جوان‌ها ارتباط بگیریم و از ذهنیت خودشان و از دانش خودشان برایشان حرف بزنیم، خودشان را پیدا می‌کنند. مشکل ما این است که وقتی این مسائل را می‌بینیم، می‌زنیم توی سر خودمان و فریاد می‌زنیم: دیدی جوون هامون از دست رفتن؟ دیدی مشکل برامون پیش اومد؟ کشور داره از دست میره و....

خب آقای مسئول، آقای ارشاد، حتی اونها هم نه، توی فعال فرهنگی، مسجدی، اینها هم نه، آدم معمولی که در خیابان هستی! به جای اینکه هیاهو و سر و صدا کنی بیا و کار کن! راه هست. من با جوانی در ارتباط بودم که در غائله ۴۰۱ زندان بود و از زندان آزاد شد. وقتی با او صحبت می‌کردیم می‌گفت: نمی‌دونم حالا رفتیم زندان دیگه! بعد وقتی باهاش صحبت می‌کردیم و بهش می‌گفتیم: خب تو الان چرا برای خودت سوء سابقه آوردی؟ می‌گفت: نمیدونم!

علت چیست؟ آیا هیجان است؟

اولا هیجان و دوم یک جورى اثبات خود است. مثلا در همین غائله ۴۰۱ من در خیابان بودم و دو تا موتوری آمدند و شروع به شعار دادن کردند. من هم بین جمعیت بودم، پرسیدم خب برای چه دارن این کار را می‌کنند؟ یکی می‌گفت برای حجاب! یکی گفت نه مشکل اقتصادی است! یعنی مجموعا هم مشخص نبود چرا؟ یا خانمی بود که چهار-پنج موبایل داشت و باز که شد از هر کدام داشت به کسی پیام می‌داد. می‌گفت بیا فلان جا شعار بده و اینقدر به حسابت می‌ریزم!

اگر در جبهه و جنگ بچه‌ها می‌رفتند برای اعتقادشان روی مین، برای این بود که یک هدفی را برای خودشان تا آخر مشخص کرده بودند؛ اما الان فقط هیاهو بود و

هرکس در جهت خودش بود و یک خط مشخصی نداشت. جوان در جامعه جایگاهش مشخص نبوده و تحویلش نگرفتند! برایش بستر آماده نکردند که خودی نشان بدهد. من عمده اشکال را هم از آموزش و پرورش می‌بینم. آموزش و پرورش می‌گفتند که فقط به آموزش کار دارد و آموزشی که اصلا اثر ندارد و به درد بچه نمی‌خورد. بستر آماده نشده که از قابلیت‌های این دختر استفاده شود. این دختر در زمینه ورزشی، در زمینه فرهنگی، هنری، جهانی و کشوری خودش را بروز دهد. لذا متاسفانه در این مسیر هیاهو خودش را به منسه ظهور رسانده. وگرنه اگر تحویلش بگیرند و بستری باشد که قابلیت خودش را نشان دهد این مشکل را نخواهد داشت. حتی من در یک بحثی گفتم که من مبلغ هم مقصر هستم، چرا که آمدم و فقط طیف خاصی را تحویل گرفتم. همه اینها باعث شد بین این جوانها شکاف بیفتد و آن جوان رفت در بستر دیگری و هویتش را از دست داد و ما کاری نکردیم که هویتش را بشناسد.

اینکه دختر امروز ما فکر می‌کند اسلام فقط دست و پایش را می‌بندد و الگویش می‌شود زن غربی هم ما مقصر هستیم. ما اصلا نیامدیم اینها را به بچه‌ها معرفی کنیم. حتی قبل تر! اصلا اسلام را نیامدیم تعریف کنیم. از همان اول اسلام را در نماز و روزه و خمس و ذکات و غضب خدا و حرف‌های سلبی محصور کردیم. من مبلغ و دیگری وزیر اشاد و... آمدم موفقیت را چیز دیگری از آنچه در اسلام است تعریف کردیم. ارشاد آمد و فرد اشتباهی را به عنوان زن موفق معرفی کرد. زنی که هویت ندارد شد زن موفق که ارشاد معرفی می‌کند. آیا شده یک زن تحصیل کرده موفق را در جشنواره‌های بزرگ معرفی کنند؟ جشنواره‌ای که به اسم دهه فجر است، فرش قرمز برای چه افرادی پهن می‌شود؟ خانم موفق و زن مسلمان را پشت پرده و در پستوها گذاشتند. وقتی صحبت‌های حضرت آقا درباره فعالیت اجتماعی خانم‌ها را نگاه می‌کنی و این را برای بچه‌ها تبیین می‌کنی، که رهبر این مملکت راجع به خانم‌ها اینطور می‌گویند، که زن اینقدر می‌تواند کارایی داشته باشد و اینقدر موفق باشد، خیلی نگاهشان عوض می‌شود. تمام مسائلی که جوان من انجام می‌دهد از بی اطلاعی است و عناد نیست. عناد را کسان دیگری دارند. البته همیشه هم همینطور بوده. هیاهو و سر و صدای باطل بیشتر است و تا من بخواهم برای جوان توضیح دهم که آنطور نیست و اینطوری است، جوان من رفته!

خیلی ممنون از شما و زمانی که در اختیار ما قرار دادید.

زنان

سربازان گمنام اند

امام خمینی (ره)